


نقش باور به اختیار در اسلامی‌سازی علوم انسانی از نگاه علامه مصباح یزدی*

اسمعیل سلطانی بیرامی / استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

Soltani@iki.ac.ir  orcid.org/0000-0002-3942-5319

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۶ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۲

چکیده

مبانی و زیرساخت‌های علوم انسانی در شکل‌دهی علوم یادشده تأثیر بسزایی دارند. یک دسته از این مبانی انسان‌شناختی است؛ زیرا نوع نگاه محقق به انسان، مسائل زیادی (از قبیل موضوع، روش و هدف) را در علوم انسانی تعیین می‌کند. این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی به نقش «اختیار» در اسلامی‌سازی علوم یادشده از نگاه علامه مصباح یزدی پرداخته است. حاصل آنکه این مبنا در توسعه و تزییق موضوعات، مسائل و اهداف این علوم و نیز در ایجاد، مدیریت، تغییر، توصیه، تبیین، تحلیل، پیش‌بینی، اصلاح، تقویت، ارزش‌گذاری و پایش کنش‌ها در همه علوم مرتبط با کنش‌های انسان نقش اصلی دارد.

کلیدواژه‌ها: مبانی علوم انسانی، مبانی انسان‌شناختی، اختیار، اسلامی‌سازی.

تردیدی نیست که علوم انسانی مانند علوم دیگر بر یک سلسله مبانی و مفروضات کلان استوار است. این مبانی شامل مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و دین‌شناختی است.

تبیین مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی پیش از ورود به مباحث این علوم ضروری است؛ زیرا علوم انسانی به دو قسم «توصیفی» و «دستوری» (توصیه‌ای) تقسیم می‌شود. علوم «توصیفی» به بخش‌هایی از علوم گفته می‌شود که به تبیین پدیده‌ها، و کشف روابط علی و معلولی میان آنها می‌پردازد و آنها را توصیف می‌کند. در مقابل، علوم «دستوری» به ارزش‌داوری و صدور دستورالعمل اجرایی می‌پردازد. چون دستورالعمل‌ها با توجه به غایت، هدف و یا هنجار صادر می‌شود، این دسته از علوم گاه به‌مثابه علوم هنجاری نیز شناخته می‌شوند. برای مثال، علم اخلاق، اقتصاد هنجاری و روان‌شناسی بالینی را از علوم دستوری دانسته‌اند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۲ج، ص ۵۳-۵۷).

حال با توجه به تقسیم مزبور، در علوم انسانی «توصیفی»، برای تبیین پدیده‌ها و روابط انسانی نیازمند شناختی صحیح از انسان، ابعاد وجودی او، جنبه اصلی و فرعی وجود او و ظرفیت‌ها و محدودیت‌های او هستیم. در علوم انسانی «دستوری» نیز تا به معرفتی کامل از حقیقت انسان و سرانجام او نرسیم، جنبه یادشده درست ترسیم نمی‌شود (ر.ک: همان، ص ۲۵۰).

یکی از مبانی انسان‌شناختی علوم که نقشی اساسی در نوع نگاه ما به علوم انسانی و تعیین انتظارات و توقعات از آنها و نیز در کارکردهای گوناگون این علوم دارد، اعتقاد به اختیار یا اراده آزاد (Free will) انسان است. از سوی دیگر یکی از دانشمندان معاصر که در زمینه مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی و تأثیر آن در اسلامی‌سازی علوم یادشده، متقن‌ترین و موجه‌ترین دیدگاه را دارد، علامه مصباح یزدی است. بدین‌روی مقاله حاضر به نقش اختیار انسان در اسلامی‌سازی علوم انسانی از منظر ایشان می‌پردازد.

به لحاظ پیشینه، کتاب یا مقاله‌ای که به نقش اختیار در اسلامی‌سازی علوم از دیدگاه علامه مصباح یزدی پرداخته باشد، یافت نشد. اما راجع به ضرورت، به لحاظ موضوع می‌توان گفت: موضوع عام همه علوم انسانی «انسان» و کنش‌های انسانی است. رسالت آن نیز توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی، اصلاح، تغییر یا تقویت کنش‌های انسانی در مسیر سعادت اوست. به همین سبب شناخت، انسان، جایگاه او در نظام هستی، توانایی‌های وجودی و معرفتی او، ابعاد جسمانی و روحانی او و ساحت‌های فردی و اجتماعی‌اش از شروط لازم برای مطالعات علوم انسانی است. آگاهی از نوع نگاه اسلام به این مسائل از شروط لازم برای تولید علوم انسانی اسلامی است. روشن است که تبیین، پیش‌بینی و اصلاح کنش‌های انسانی، همگی به نوع نگاه ما به انسان وابسته است (شریفی، ۱۳۹۳ ص ۲۷۷).

از جدی‌ترین پیش‌نیازهای شناخت کنش‌های انسان، شناخت خود انسان و ویژگی‌های اوست. هرچه شناخت ما از انسان عمیق‌تر و دقیق‌تر باشد شناخت ما از کنش‌های او نیز عمیق‌تر و دقیق‌تر خواهد شد. برای مثال، نوع نگاه کسی که اختیار انسان را انکار می‌کند، با کسی که به انسان مختار معتقد است، نسبت به کنش‌های آدمی و تحلیل آنها متفاوت خواهد بود.

مقاله حاضر پس از تبیین معنای واژگان کلیدی، به نمونه‌ای از نقش‌آفرینی باور به اختیار در انواع علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح یزدی پرداخته است. البته نقش‌آفرینی باور به اختیار در مسائل هریک از علوم مجال وسیعی می‌طلبد که لازم است متخصصان هریک از علوم یادشده به این مسائل بپردازند.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. نقش

«نقش» در لغت در قالب اسم، به معنای صورت، شکل و تصویر و در قالب مصدر به معنای شکل کسی یا چیزی را کشیدن آمده است (معین، ۱۳۸۶، ص ۴۷۸۹). واژه «نقش» در این مقاله، معادل اثر و به معنای کارکرد، اثربخشی و اثرگذاری است.

۱-۲. مبانی

واژه «مبانی» (جمع مبنا) از ریشه «بنی» اخذ شده است. «بنی» در لغت به معنای ساختن چیزی با ضمیمه کردن اجزای آن به هم آمده است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۰۲). «مبنا» در واژه‌نامه‌ها به معنای بنیاد، بنیان، اساس، شالوده و پایه است (معین، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۳۷۷۷).

مقصود از «مبانی علوم انسانی»، آن دسته از اصول موضوعه هستند که زیربنای تحلیل‌ها و تبیین‌های این علوم را تشکیل می‌دهند و در توسعه، تزییق و چگونگی بررسی مسائل علوم یادشده مؤثرند. این اصول که معمولاً به صورت گزاره‌های خبری (توصیفی) بیان می‌شوند، یا بدیهی‌اند و یا در علوم دیگری اثبات می‌شوند (ر.ک: جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۷، ص ۲۴).

در یک دسته‌بندی کلی مبانی علوم انسانی به پنج دسته تقسیم می‌شوند: معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی، و دین‌شناختی.

۱-۳. مبانی انسان‌شناختی

مقصود از «مبانی انسان‌شناختی»، مسائل بنادین و کلی ناظر به انسان است؛ مانند دوساختی بودن انسان، دارای سرشت مشترک و نیز دارای اختیار و آزادی بودن انسان.

۱-۴. اختیار

واژه «اختیار» در لغت از ریشه «خیر» به معنای مقابل «شر» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۳۲؛ جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۶۵۱) و چیزی که به آن رغبت کنند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۰۰) آمده است. «اختیار» از این ریشه به معنای برگزیدن امر خیر (همان، ص ۳۰۲) و یا اراده کار خیر است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۹۴). علامه مصباح یزدی برای واژه «اختیار» چند کاربرد می‌شمارد:

۱-۴-۱. اختیار در مقابل اضطرار

گاهی «اختیار» به این معناست که فاعل در اثر محدودیت امکانات، در تنگنا قرار نگرفته است، در مقابل کسی که در اثر محدودیت امکانات و در تنگنا قرار گرفتن (اضطراراً) کاری را انجام می‌دهد. برای مثال، در فقه گفته می‌شود: خوردن گوشت مردار در حال اختیار جایز نیست، ولی در اضطرار اشکالی ندارد؛ چنان‌که فرمود: «أَنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ... فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره: ۱۷۳)؛ خداوند خوردن مردار و... بر شما حرام کرده است، ولی کسی که ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، پس گناهی بر او نیست.

۱-۴-۲. اختیار در مقابل اکراه

گاهی «اختیار» به این معناست که کاری مطابق گرایش درونی فاعل انجام گیرد، بی‌آنکه از خارج فشار و تهدیدی متوجه او شود. برای مثال گفته می‌شود: یکی از شرایط بیع آن است که اکراه در کار نباشد و معامله با اختیار انجام گردد.

۱-۴-۳. اختیار در مقابل جبر محض

مطابق این معنا، موجود مختار کسی است که فعل مشخصی را از میان چند فعل، گزینش و اراده می‌کند، بی‌آنکه فعل او از سوی عامل بیرونی یا درونی تعیین یابد، به گونه‌ای که در هیچ شرایطی نتواند خلاف آن را اراده کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ج، ص ۳۶۹-۳۶۸).

این نوع اختیار دو کاربرد دارد:

اول. در خصوص انسان و فاعل‌هایی است که باید کار خودشان را قبلاً تصور کرده باشند و نسبت به آن شوقی پیدا کنند و سپس تصمیم به اجرای آن بگیرند که از چنین فاعل‌هایی در فلسفه با عنوان «فاعل بالقصد»... یاد می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱د، ج ۲، ص ۸۳). مقصود از «فاعل بالقصد» فاعل ذی‌شعوری مانند انسان است که با اراده خود از جایی به جایی حرکت می‌کند و باید انگیزه‌ای در او پدید آید (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۳).

دوم. درباره خداوند، فرشتگان و سایر مجردات است که کارشان تنها از روی میل و رغبت خودشان صادر می‌شود، بی‌آنکه از سوی عامل دیگری تحت فشار قرار بگیرند. چنین فاعل‌هایی در فلسفه با عنوان «فاعل بالرضا» و «فاعل بالتجلی» شناخته می‌شوند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱ج، ص ۳۶۹-۳۷۰).

«فاعل بالرضا» یکی از اقسام فاعل است که علم تفصیلی به فعلش عین خود آن فعل است. فاعلیت خداوند را از این نوع دانسته‌اند.

«فاعل بالتجلی» یکی دیگر از اقسام فاعل است که علم تفصیلی به فعل در مقام ذات فاعل، عین علم اجمالی به ذات خویش است؛ مانند فاعلیت الهی (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۳).

مقصود از «اختیار» در این مقاله، کاربرد اول از معنای سوم است و در صورت اثبات، به این معناست که در انسان، قدرت یا ظرفیت انتخاب بین گزینه‌ها و عمل در موقعیت‌های خاص، مستقل از قیده‌های طبیعی، اجتماعی یا الهی وجود دارد. مطابق این معنا، انسان در صورتی که راه‌های متعددی پیش‌روی داشته باشد، دست به سنجش و گزینش می‌زند و یکی را انتخاب می‌کند. در نتیجه، فعل اختیاری شامل رفتارهایی می‌شود که انسان از روی اکراه یا اضطرار انجام می‌دهد؛ زیرا در این شرایط نیز انسان می‌تواند خلاف گزینه اضطراری یا اکراهی را انتخاب کند.

برای مثال، وقتی ظالمی با تهدید به قتل، انسان را مجبور به رفتار ناپسندی می‌کند، تهدیدشده مصلحت‌اندیشی می‌کند رفتار ناپسند را انجام دهد و جان خویش را حفظ نماید یا با انجام ندادن آن رفتار، جان خویش را از دست بدهد. از این‌رو فلاسفه اسلامی در تعریف «اختیار» گفته‌اند: «کون الفاعل بحیث إن یشاء یفعل و إن لم یشأ لم یفعل» (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۱۲۱)؛ یعنی اختیار عبارت از آن است که اگر فاعل اراده کند که فعلی را انجام دهد، بتواند آن را انجام دهد و اگر اراده نکند، آن را انجام ندهد.

علامه طباطبائی نیز در تعریف «اختیار» می‌گوید: «الملاک فی اختیاریه الفعل تساوی نسبة الانسان الی الفعل و التمرک» (طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۲۲). از نظر وی فعل اختیاری فعلی است که ترجیح یکی از دو طرف آن در اختیار فاعل باشد؛ یعنی فاعل، هم قادر بر انجام فعل باشد و هم قادر بر ترک آن، و فاعل برای ترجیح فعل، تأثیری از غیر نپذیرد و اگر عاملی غیر از خود فاعل موجب انجام فعل و یا خودداری از آن شود، فعل جبری خواهد بود (ر.ک: طباطبائی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۲۰۳).

شایان ذکر است مقصود ما از نقش «اختیار» در عنوان مقاله، اختیار انسان است، و گرنه ادعای ما این نیست که علوم انسانی تنها از فاعل‌های بالقصد بحث می‌کند، بلکه مقصود این است اگر انسان را مختار بدانیم چه نقشی در علوم انسانی ایفا خواهد کرد؟

واژه دیگری که باید مفهوم‌شناسی شود «علوم انسانی» است. «علم» از واژگان مشترک لفظی است و کاربردهای گوناگونی دارد. گاهی مقصود از آن مطلق تصور است، گاهی مطلق تصدیق و گاهی ادراک کلی که شامل ادراک تصویری و تصدیقی می‌شود و گاه به معنای مطلق شناخت‌های مطابق با واقع است. گاهی هم به معنای یک «رشته علمی» است. مقصود از «علم» در معنای اخیر، در یک تلقی به مسائلی اطلاق می‌شود که حول محور واحدی قرار دارند؛ مانند اصول فقه، فیزیک و تاریخ (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۲ج، ص ۴۹-۷۰).

در تلقی دیگر، «علم» مجموعه مسائلی است که به روش تجربی گرد هم جمع شده است؛ یعنی علم تجربی (Science) (ر.ک: شریفی، ۱۳۹۳، ص ۹۶). «علم» به معنای اخیر، به سه دسته (علوم فیزیکی، زیستی و انسانی) تقسیم می‌شود:

علوم دسته نخست مربوط به ماده بی‌جان است که علمی مانند فیزیک، شیمی و زمین‌شناسی را شامل می‌شود.

دسته دوم مربوط به ماده جاندار غیر انسان است؛ مانند زیست‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی. دسته سوم علوم مربوط به انسان است؛ مانند تاریخ، اقتصاد، روان‌شناسی، حقوق (همان ص ۱۱۴). مطابق این تقسیم، علوم انسانی به علوم و دستاوردهایی در خصوص انسان اطلاق می‌شود که گزاره‌هایش از طریق تجربه به دست می‌آید (تولید) و یا روش داورى آن (تأیید یا رد) تجربه است؛ همان چیزی که اکنون در نظام دانشگاهی به‌عنوان «علوم انسانی» ارائه می‌شود؛ مانند تاریخ، اقتصاد، روان‌شناسی، حقوق، مدیریت، جامعه‌شناسی.

البته علوم انسانی کاربرد دیگری نیز دارد که عام‌تر از کاربرد پیشین است که نوعاً با واژه «Humanitis» از آن یاد می‌کنند. در این کاربرد، علوم انسانی به مجموعه معارفی اطلاق می‌شود که محصول اندیشه بشر است. قلمرو این کاربرد بسیار وسیع است و به لحاظ روشی، چه با روش تعقلی به دست بیاید و چه با روش تجربی یا روش عرفانی و روش نقلی و روش‌های دیگر، در قلمرو علوم انسانی واقع می‌شود. بر این اساس، فلسفه، هنر، ادبیات و علوم مرتبط با رفتار جوارحی انسان در حیطه علوم انسانی است. در این کاربرد، دین هم اگر دستاورد بشری تلقی شود در قلمرو علوم انسانی قرار می‌گیرد؛ اما اگر دین را امری ماورایی بدانیم، در علوم انسانی نمی‌گنجد (ر.ک: دبیرخانه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۶ و ۱۷۷).

علامه مصباح یزدی می‌نویسد: علوم انسانی که امروزه «humanities» یا «human sciences» نامیده می‌شوند، رفتارها یا حالات انسان‌ها را بررسی می‌کنند، و براساس آنها علمی دستوری را به وجود می‌آورند و

توصیه‌هایی برای اخلاق، سیاست، اقتصاد، مسائل خانواده و مانند آن ارائه می‌دهند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ج، ص ۲۴۹-۲۵۰).

۲. اسلامی‌سازی علوم انسانی

علوم انسانی محصول غرب تنها از تجربه - که ترکیبی از حس و عقل است - استفاده می‌کند. مقصود از «اسلامی‌سازی علوم انسانی» کنار گذاشتن همه علوم رایج و تأسیس علوم صرفاً با استفاده از آیات قرآن و احادیث معصومان علیهم‌السلام نیست، بلکه یکی از مراحل اسلامی‌سازی این است که اصول موضوعه، یا باید از بدیهیات باشند و با کمک عقل به اثبات برسند و یا باید با استمداد از وحی اثبات شوند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ج، ص ۲۳۳-۲۳۴). بنابراین «علوم انسانی اسلامی» همان علوم انسانی است که علاوه بر تجربه، از منابع دیگر شناخت (یعنی عقل و وحی) نیز کمک گرفته است.

چون ممکن است بخشی از علوم انسانی غربی (زیربنا، روش و بنا) موافق با آموزه‌های اسلام (وحی) نباشد اولین قدم در اسلامی‌سازی علوم انسانی غربی، استخراج مبانی و روش و مسائل علوم انسانی غربی و عرضه آن به مبانی، روش و مسائل علوم انسانی مستخرج از منابع دینی است.

برای رسیدن به این هدف، نخست مبانی اسلامی علوم را از منابع اسلام برگرفته، سپس هریک از دستاوردهای علوم انسانی غربی را به هریک از مبانی اسلامی عرضه می‌کنیم. هرکدام سازگار بود گزینش می‌شود و آنچه منطبق با مبانی اسلامی نبود نقد می‌گردد. چه‌بسا با این کار برخی مبانی علوم انسانی غربی به علت تطابق با مبانی اسلامی ابقا شود، برخی دیگر ابطال گردد و مبنای صحیح جایگزین شود و تعداد دیگری نیازمند اصلاح باشد.

مرحله بعد تکرار همین فرایند در مسائل علوم انسانی غربی است؛ یعنی ممکن است برخی مسائل علوم انسانی غربی به علت تطابق با مبانی اسلامی ابقا و تأیید شود، برخی مسائل علوم یادشده به علت ناسازگاری با مبانی اسلامی ابطال گردد و مسائل جدیدی جایگزین شود که پیش از این نبوده است و در نهایت، برخی دیگر از مسائل نیازمند اصلاح باشد.

۳. نقش مبنایی اختیار در علوم انسانی

یکی از مفروضات کلان انسان‌شناختی در منابع اسلامی، وجود اختیار و اراده آزاد در انسان است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱ج، ص ۳۶۷). نقش مبنایی «اختیار» در اسلامی‌سازی علوم انسانی را می‌توان در دو دسته کلی مرتبط با همه علوم و مختص به هر علم بحث و بررسی کرد که در ذیل، نخست به نقش‌های کلی و سپس مختص به هریک از علوم خواهیم پرداخت:

۳-۱. نقش‌های کلی

۱-۳. توسعه در موضوع و اهداف علوم

نوع نگاه کسی که انسان را مختار در نظر می‌گیرد و تمام کنش‌های انسانی وی را متأثر از آگاهی، اراده و اختیار می‌داند به علوم انسانی (اعم از موضوعات، مسائل، اهداف و روش‌ها)، متفاوت از کسی است که انسان را ماشینی فرض می‌کند که منفعل و مجبور است. برای مثال، نگاه فعال و مختارمحور به انسان الگویی از روان‌شناسی پدید می‌آورد که به لحاظ موضوعات، مسائل و اهداف (بنیادی و کاربردی)، توسعه‌یافته‌تر از نگاه جبرمحور است.

در این نگاه، علاوه بر گرایش و عوامل طبیعی و زیستی، به نقش اختیار و مبادی آن (یعنی آگاهی و معرفت، توانایی‌ها و گرایش‌های انسان) در شکل‌گیری رفتار تأکید می‌شود. بر این اساس هر مقدار آگاهی و شناخت انسان نسبت به چگونگی تحقق مقدمات فعل، فواید و منافع انجام آن افزایش یابد و نیز هر مقدار توانایی انجام فعل بیشتر شود، به همان میزان گرایش بیشتری به انجام فعل ایجاد خواهد شد و به هنگام تراحم با سایر کنش‌ها به سبب وجود آگاهی بیشتر، ترجیح یک کنش بر دیگری به آسانی تحقق می‌یابد.

در صورتی که انسان را موجودی مختار فرض کنیم، در تحلیل، تبیین، پیش‌بینی، اصلاح، تقویت، ارزشیابی پیش‌کنش‌ها در علوم مرتبط با کنش‌های انسان، صرفاً بعد زیستی و جبری ملاک قرار نمی‌گیرد، بلکه باید به همه عوامل شکل‌دهنده کنش‌ها که مهم‌ترین آنها مبادی اختیار (یعنی توانش‌ها، بینش‌ها و گرایش‌ها) است، توجه ویژه داشت.

با در نظر گرفتن مبنای اختیار، توسعه در اهداف نیز انتظار می‌رود؛ زیرا یکی از اصلی‌ترین اهداف مطرح برای علوم انسانی، تصحیح رفتار فردی و اجتماعی این‌جهانی انسان و ارائه الگوهای کارآمد در این عرصه است. وقتی رفتار با بینش‌ها، گرایش‌ها و توانش‌های انسان مرتبط شود، به تناسب ذومراتب بودن آن‌ها، اهداف متعالی‌تری برای علوم انسانی قابل طرح خواهد بود.

از جنبه دیگر نیز می‌توان توسعه در علوم انسانی را با در نظر گرفتن اختیار اثبات کرد و آن نقشی است که اختیار در شکل‌گیری هریک از علوم انسانی توصیفی و توصیه‌ای دارد، با این توضیح که تنها در صورتی می‌توان به انسان توصیه نمود و امر و نهی کرد که پیش از آن وصف «مختار» بودن وی در علوم انسانی توصیفی به اثبات رسیده باشد؛ ولی اگر انسان را به وصف «مختار» شناسیم، امکان توصیه و تغییر وجود نخواهد داشت (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۵۰).

البته با در نظر گرفتن اختیار و امکان توصیه در علوم، داشتن مسئولیت افراد و گروه‌ها و نیز مسئولیت‌های درون‌سازمانی که در برخی علوم مطرح شده، معنا می‌یابد و در صورت عمل به مسئولیت یا تخطی از آن

امکان تشویق و سرزنش فراهم می‌شود. برای مثال، در سیاست، وظایفی برای حاکم تعیین شده است؛ مثلاً، گفته شده: «یکی از وظایف حکومت و حاکم اسلامی حفظ نظم و امنیت درونی جامعه و نیز تصدی آن دسته از امور و شئون اجتماعی است که متصدی خاصی ندارد»، یا در بحث مدیریت گفته شده است: «یک کارفرما و مدیر مسئولیت‌هایی متفاوت با مسئولیت‌های کارکنان و زیردستانش دارد». امر، تشویق و تنبیه فرع بر اختیار داشتن انسان است.

۲-۱-۳. تزییق در مسائل علوم

مطابق آنچه در عنوان قبلی گذشت، علوم انسانی اصالتاً و بالذات مربوط به کنش‌های انسانی و ارادی انسان است. از این رو کنش‌هایی که ارادی نیستند در اصل جایگاهی در مسائل علوم انسانی ندارند. توجه به این نکته تزییق مسائل برخی علوم را به دنبال دارد و آنچه ارتباطی با کنش‌های ارادی ندارد از مسائل علوم کنار گذاشته می‌شود. بنابراین آنچه در علوم انسانی مستقیم و اصیل مطالعه و بررسی می‌شود کنش‌های آگاهانه و ارادی انسان است. البته این مطلب را باید اضافه کرد که رفتارهای انسان‌ها پیچیده‌تر از سایر حیوانات است. معمولاً تشخیص رفتارهای آگاهانه و ارادی از رفتارهای غریزی و غیرارادی به دشواری ممکن می‌شود.

برای مثال، انسان‌ها دوست دارند در اجتماعات، خجالت را کنار گذاشته، راحت‌تر حرف بزنند و یا توازن میان حرف زدن و شنیدن را رعایت کنند و به مکالمه مؤثر و درک مفهومی‌های اجتماعی بیشتری نایل شوند؛ ولی به علل متعدد، از جمله پیچیدگی کنش‌ها، نمی‌توانند آگاهانه و به شکل ارادی موفق به این کار شوند. (راجع به رفتارهای غریزی، ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۳۰-۳۱).

۲-۳. نقش اختیار در هریک از علوم انسانی

چنان‌که پیش از این گفته شد، اولین کار برای اسلامی‌سازی علوم انسانی، تنقیح مبانی علوم یادشده است؛ یعنی باید مبانی علوم انسانی را از منظر اسلام و تفکر عقلانی اسلامی استخراج کنیم، سپس براساس آن، مبانی علوم انسانی موجود را که محصول اندیشه و تجربه بشری است، ارزیابی کنیم. با جایگزین کردن مبانی صحیح در علوم، مسائل علم نیز تحت الشعاع قرار می‌گیرد. برای مثال، پس از مبنا قرار دادن اختیار، مسائل و دستاوردهای علوم انسانی را به این مبنا عرضه می‌کنیم. هر کدام سازگار بود گزینش کرده، استفاده می‌کنیم و آنچه را منطبق با این مبنا نبود نقد می‌کنیم.

در ادامه، به برخی مسائل علوم انسانی را که در اندیشه علامه مصباح یزدی ناسازگار با مبناي اختیار است، طرح

۱-۲-۳. تحول در مسائل جامعه‌شناسی

یکی از مباحث مبنایی در جامعه‌شناسی که نقش اساسی در علوم متعدد، از جمله در علوم سیاسی، اقتصاد و حقوق دارد، «جبر اجتماعی» است. طرفداران این نظریه می‌گویند: جامعه دارای قوانین قطعی و بی‌تخلف است. از این رو اراده انسان‌ها در برابر آن، تاب ایستادگی ندارد. این مسئله بر دو پیش‌فرض استوار است:

الف. قبول جامعه به‌مثابه یک وجود عینی و حقیقی؛

ب. وجود قوانین مستقل از قوانین حاکم بر افراد برای جامعه.

گرچه این دو پیش‌فرض ارتباطی مستقیم با موضوع این مقاله ندارد، ولی نقد آن دو از باب مقدمه در رد جبر اجتماعی ضرورت دارد.

علامه مصباح یزدی در توضیح این مبنا می‌نویسد: معتقدان به اصالت جامعه - به مفهوم فلسفی آن - بر این باورند که علاوه بر افراد، موجود حقیقی دیگری به نام «جامعه» وجود دارد که از ادغام ارواح افراد به وجود می‌آید. این موجود دارای روح مستقل از افراد است.

برخی دیگر می‌گویند: هر فرد انسانی علاوه بر هویت فردی خود، هویت حقیقی دیگری به نام «هویت جمعی» دارد. این هویت حقیقی که در اثر ترکیب تمایلات، عواطف، احساسات، آگاهی‌ها، آداب، رسوم و فرهنگ عمومی پدید می‌آید، آثار خاص خود را دارد که غیر از آثار افراد جامعه است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ص ۳۸۵).

این دیدگاه، هم در میان متفکران غربی مانند سن سیمون، پرودون و آگوست کنت (همان، ص ۴۸-۵۰) و هم در میان متفکران اسلامی، مانند خواجه نصیرالدین طوسی معتقدانی داشته است (رجبی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴).

باورمندان به اصالت جامعه، وجود سلسله باورها، دانش‌ها، احساسات، شیوه‌های قومی و عواطف اجتماعی مشترک را نشان وجود عینی و حقیقی جامعه می‌دانند؛ زیرا اولاً، موارد فوق، مشترک میان همه افرادند. ثانیاً، ساخته و پرداخته فرد نیستند. ثالثاً، فرد را تحت فشار خویش قرار می‌دهند، به گونه‌ای که مقاومت در برابر آنها بسیار سخت است. رابعاً، تغییر آنها با صرف اراده افراد ممکن نیست (شریفی، ۱۴۰۰).

علامه مصباح یزدی با اشراف بر دیدگاه‌های متفکران غربی و مسلمان و تأثیر آن بر جبرگرایی، به نقد دو پیش‌فرض نخست پرداخته، می‌نویسد:

جامعه یک ترکیب اعتباری از وجود افراد انسانی است و نه موجود حقیقی مستقل، و در ترکیب اعتباری، موجود حقیقی دیگری علاوه بر خود اجزا و افراد پدید نمی‌آید تا آنها را متحد سازد؛ یعنی در پی اجتماع شخصیت‌های متعدد، شخصیت واحد دیگری حاصل نمی‌شود. به بیان دیگر، اجزای مرکب اعتباری، وجودهای مستقل و آثار جداگانه از خود دارند و آثاری که از مرکب نشئت می‌گیرد، چیزی جز مجموع آثار یکایک اجزا نیست (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ص ۴۱).

طبعاً قانون مستقلاً هم نمی‌توان برای جامعه قائل شد. قانون حقیقی در اصل، از آن انسان‌هایی است که در جامعه زندگی می‌کنند و چیز جدید دیگری مستقل از انسان‌ها وجود ندارد که برای خود، قانون داشته باشد.

با انکار دو پیش‌فرض (وجود روح مستقل برای جامعه و قوانین مستقل برای آن) دیگر جایی برای جامعه به مثابه موجود مستقل از افراد نمی‌ماند و با اثبات اختیار برای افراد، «جبر اجتماعی» رنگ می‌بازد. بر این اساس می‌توان حرکت‌های اجتماعی را پایش و مدیریت کرد و نیز هر کس می‌تواند بر خلاف جریان جامعه سیر کند، از جامعه‌ای بگسلد و به جامعه‌ای دیگر بپیوندد، تابعیت کشوری را رد کند و تابعیت کشور دیگری را بپذیرد و به یک نظام سیاسی، اقتصادی، و حقوقی تن دهد و از نظام دیگری سرپیچی کند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ص ۳۹۶).

بنابراین پذیرش اختیار انسان در فلسفه، مبادی تصدیقی جامعه‌شناسی برخی صاحب‌نظران در این دانش را که به جبرگرایی باور داشتند، تحت تأثیر قرار می‌دهد و از این‌رو سبب تحول در برخی مسائل مبتنی بر جبرگرایی در این علم می‌شود.

۲-۳. تبیین، تحلیل، ارزشیابی، پایش و پیش‌بینی حوادث تاریخی

مشابه سخنی که راجع به جامعه گذشت، دیدگاهی است که در فلسفه تاریخ، درباره هویت و چیستی تاریخ گفته شده است. از سخنان برخی از دانشمندان غربی، مانند فردریش انگلس، هگل و توین بی چنین استفاده می‌شود که تاریخ موجودی باشعور و زنده است و مانند یک انسان، دارای اراده، حرکت و هدف خاصی است؛ حرکت خود را از مبدأ خاصی آغاز و به مقصد معینی ختم می‌کند و در این حرکت، از قانون خاصی پیروی می‌کند، عوامل محرک و الگوی خاصی برای حرکت دارد و از مراحل معینی می‌گذرد.

این گروه تا حدی پیش رفته‌اند که فعالیت افراد و تک‌تک انسان‌ها را غیرارادی و تحت سلطه تاریخ می‌شمارند. آنان همچنین وجود فردی آدمیان را مسخر، مقهور و محکوم حرکت تاریخ می‌دانند (سروش، ۱۳۵۷، ص ۱۵-۲۱؛ مطهری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۵-۳۹). مطابق این بیان، اراده و عزم انسان‌ها تأثیری در حرکت تاریخ، مبدأ، مسیر و مقصد آن ندارد و انسان قادر به نفی یا تغییر حرکت آن نیست؛ زیرا تاریخ دارای مراحل است که هر کدام به صورتی جبری تحقق می‌یابد و مردم را دنبال خود می‌کشاند.

برای نمونه، هگل برای تاریخ هویتی واقعی قائل بود و باور داشت که تاریخ صرفاً تسلسل ساده حوادث تاریخی یا تحلیل نظری آنها به منظور عبرت‌آموزی نیست. مردان تاریخ‌ساز صرفاً ابزارهای تحقق روح مطلق تاریخ هستند و بدون آنکه خود آگاه باشند، در این مسیر گام برمی‌دارند (رجبی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۸).

مشابه نقدی که در جامعه گذشت، علامه مصباح یزدی به نقد این مبنا در تاریخ می‌پردازد و معتقد است: آنچه جامعه و تاریخ را شکل می‌دهد چیزی جز افراد و روابط متقابل آنان نیست و چون روابط متقابل افراد و تأثیر و تأثرهایشان ریشه در وجود افراد دارد، باید گفت: افراد اصیل بوده و جامعه و تاریخ امور اعتباری هستند. وقتی اصالت با افراد شد، با اثبات اختیار برای افراد، تأثیر و تأثر افراد نیز اختیاری می‌شود و شبهه «جبر تاریخی» از اساس فرومی‌ریزد.

بر این اساس در نقد کسانی که حرکت تاریخ را اتفاقی و تصادفی دانسته‌اند، از یک سو پیدایش واقعه بدون علت امری غیرممکن است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱ج، ص ۳۸۴) و از دیگر سو، تاریخ موجودی باشعور نیست، بلکه موجودی اعتباری و برخاسته از افراد و اراده و اختیار آنان است. در نتیجه تحولات تاریخی براساس یک سلسله قوانین حقیقی و با اتکا به اراده و اختیار آزاد انسان‌ها شکل می‌گیرد. اراده ملت‌ها که متشکل از اراده تک‌تک انسان‌ها و روابط متقابل و تأثیر و تأثر آنان است، تاریخ را می‌سازد. بر این اساس، می‌توان حادثه تاریخی را با توجه به علل آن تبیین، تحلیل، ارزشیابی و حتی پیش از اینکه اتفاق بیفتد، پیش یا پیش‌بینی کرد.

یکی از برجستگی‌های دیدگاه علامه مصباح یزدی این است که ایشان میان اختیارباوری و قانونمند دانستن تاریخ سازگاری می‌بیند، با این توضیح که در غرب معمولاً وقتی فیلسوفان تاریخ از قانونمندی تاریخ دفاع می‌کنند، همزمان از جبر تاریخی نیز دفاع می‌نمایند؛ ولی علامه مصباح یزدی ضمن نقد حقیقی بودن وجود تاریخ و نفی جبر تاریخی، با استناد به سنت‌های الهی در تاریخ و جامعه، به اثبات قانونمندی تاریخ می‌پردازد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱الف، ص ۱۷۱).

در نظر ایشان «قانونمندی تاریخ» به این معناست که حوادث تاریخی، بی‌علت و تصادفی نیست، بلکه معلول علی است که توسط آنها تبیین و تفسیر می‌شود. حوادث تاریخی، مانند هر نوع حادثه دیگری، تابع اصل «علیت» و مشمول نظام علی و معلولی است.

نهایت آنکه در حوادث انسانی و اختیاری، همواره یکی از اجزای علت تامه اراده خود انسان است. بر این اساس، آدمیان، در جامعه و تاریخ، آزادی کامل دارند و حتی می‌توانند برخلاف مسیر جامعه و تاریخ حرکت کنند، یا از این مهم‌تر، مسیر جامعه و تاریخ را دگرگون سازند (همان، ص ۱۷۸).

۳-۲-۳. اختیار و مشارکت مردم در حکومت و سیاست

یکی از بحث‌های جدی در نظام سیاسی اسلام، موضوع «مشارکت مردم در حکومت» و حکمرانی است و اینکه آیا مردم در حکومت نقش دارند یا نه؟ دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که برخی به جبر منتهی می‌شود. برای مثال،

ابن‌خلدون در کتاب *مقدمه* معتقد است: تحولات اجتماعی یک سیر مشخصی دارد و اراده انسان‌ها تابع تحولات خارج از اراده آنهاست (ر.ک: ابن‌خلدون، ۱۹۷۸، ص ۱۳۹)؛ همچنان که مارکس اساساً جبرگراست. وی می‌گفت: زیربنای تحولات جامعه، اقتصاد و تولید است و اراده مردم تابع آن است.

مارکسیست‌ها در مباحث خود جایگاه خاصی برای منطق دیالکتیک قائلند. به نظر آنان، هر پدیده‌ای در این جهان، اعم از پدیده‌های طبیعی، اجتماعی، فکری و فرهنگی، محکوم به این قانون دیالکتیکی است. براساس این قانون، هر پدیده‌ای که در عالم محقق می‌شود، ضد خود را در درون خود به وجود می‌آورد. این پدیده با ضد خود ترکیب شده، پدیده جدیدی به وجود می‌آورد.

طبق اعتقاد ماتریالیست‌ها، این قانون علاوه بر طبیعت، در جامعه نیز جریان دارد. در ابتدا جامعه، شکلی پیدا می‌کند که در درون خود ضد خود را به وجود می‌آورد و این ضد به تدریج، رشد کرده، از طریق ترکیب با تز، به صورت سنتز درمی‌آید و این فرایند یک مسیر اجتناب‌ناپذیر در طول تاریخ است و با پیدایش مراحل نخستین، ایجاد جوامع کمونیستی قطعی خواهد بود. بر این اساس وقوع انقلاب و تشکیل حکومت امری اجتناب‌ناپذیر است و مردم در آن نقشی ندارند.

علامه مصباح یزدی در نقد دیدگاه یادشده می‌نویسد: علاوه بر اینکه مارکس نظریه خود را بر مبنای دیدگاه تضاد و مادی‌گرایی دیالکتیک بنا نهاده که اشکالات فراوانی بر آن وارد است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۴۴؛ همو، ۱۳۹۱، الف، ص ۳۰۹) این اندیشه بر مبنای «جبر تاریخی» بنا نهاده شده و وقوع انقلاب و حکومت را «قانون طبیعت و تاریخ» قلمداد کرده است، در حالی که برخلاف دیدگاه مادی‌گرایان، اسلام به جبر تاریخ واقعی نمی‌نهد، بلکه انسان را موجود آزاد می‌داند که با اراده خود کار می‌کند و توان پیشرفت و امکان عقبگرد را دارد؛ می‌تواند انقلاب کند و تشکیل حکومت دهد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۴۵).

ایشان نقش مردم در حکومت را به اختیار انسان گره می‌زند، با این توضیح که اگر انسان را موجودی مختار بدانیم، در قالب انتخابات می‌تواند در نظام سیاسی نقش ایفا کند؛ حتی این کار می‌تواند در قالب تکالیفی باشد که خداوند به عهده او نهاده است؛ زیرا عمل به تکلیف متوقف بر وجود اختیار و اراده آزاد در انسان است. با این بیان، «مردم‌سالاری دینی» معنا پیدا می‌کند؛ زیرا از یک سو به اختیار و انتخاب آزادانه انسان متکی است و از سوی دیگر دینی و در چارچوب وظایفی است که دین برای انسان تعیین کرده است. بنابراین نقش و جایگاه مردم در حاکمیت سیاسی کشور اسلامی و نیز جهان اسلام وابسته به وجود «اختیار» و انتخاب آزاد انسان است.

مطابق فرمایش علامه مصباح یزدی، مردم چندین نقش در قالب اختیار و انتخاب در حکومت دینی ایفا می‌کنند. یکی از آن نقش‌ها «تحقق‌بخشی» است؛ یعنی تا زمانی که مردم نیابند و زمینه را فراهم نکنند، ولیّ خدا، حتی اگر منصوب خاص هم باشد، نمی‌تواند حکومت خود را به زور به مردم تحمیل کند؛

زیرا تشکیل حکومت مشروط به بسط ید است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۳۳۳؛ همو، ۱۳۹۲ الف، ص ۳۱۷؛ همو، ۱۳۹۱ هـ، ج ۲، ص ۴۴).

یکی از زمینه‌های بسط ید این است که مردم، هم آن را بپذیرند و هم همراهی کنند. برای مثال اگر خداوند فردی را منصوب کرد دیگران وظیفه دارند پشت سر او قرار بگیرند؛ ولی اگر مردم معصیت کردند و نیامدند، ولی خدا نمی‌تواند به زور آنان را وادار به تبعیت کند. اینجاست که نقش مردم روشن می‌شود. «مردم‌سالاری دینی» به همین معنا و در همین قالب معنا می‌شود.

نقش دیگری که مردم می‌توانند در حکومت دینی در قالب اختیار و انتخاب ایفا کنند، انتخاب نوع نظام در حکومت اسلامی است، با این بیان که حکومت اسلامی قالبی کلی است که در ذیل آن، انواع نظام‌ها می‌تواند شکل بگیرد؛ مانند جمهوری اسلامی، یا جمهوری دموکراتیک، یا حکومت پادشاهی اسلامی و این مردم هستند که با انتخاب آزاد، به یکی از آنها رأی می‌دهند و نوع نظام سیاسی را انتخاب می‌کنند.

۳-۳. اخلاق

۳-۱-۳. زیربنای علم اخلاق

از نظر علامه مصباح یزدی در علم اخلاق و مباحث اخلاقی از سه چیز بحث می‌شود که همگی به‌گونه‌ای با «اختیار» انسان ارتباط دارند:

یک. درباره کارهای اختیاری انسان؛ یعنی تنها کارهایی که انسان با اختیار و انتخاب خود انجام دهد، اخلاقی محسوب می‌شود.

دو. درباره مبدأ یا منشأ افعال اختیاری؛ مثلاً در علم اخلاق از صفات نفسانی (مانند حرص یا سخاوت) بحث می‌شود، و حال آنکه ممکن است در مواردی نیز غیراکتسابی باشند؛ اما چون ظهور این صفات در عمل است و به‌گونه‌ای با فعل اختیاری در ارتباطند، بنابراین از حیث اخلاقی ارزش‌گذاری‌های می‌شوند؛ مثلاً گفته می‌شود: «حرص صفت بدی است» و «سخاوت خلق نیکویی است».

سه. آنچه در مباحث اخلاقی از آن بحث می‌شود نتیجه افعال اختیاری است. ممکن است در اثر تکرار یک فعل اختیاری، صفت یا صفاتی برای انسان ایجاد شود و به صورت ملکه‌ای نفسانی درآید. چنین صفاتی نیز از این نظر که نتیجه فعل اختیاری هستند، در قلمرو مسائل اخلاقی قرار می‌گیرند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ب، ص ۱۴۰-۱۴۱).

۳-۲-۳. معیار خوبی یا بدی یک رفتار

در علم اخلاق رفتار به دو قسم «جوارحی» و «جوانحی» تقسیم می‌شود. با چه معیاری می‌توان رفتاری را خوب یا بد محسوب کرد؟ از نظر علامه مصباح یزدی معیار خوبی یا بدی در دو چیز خلاصه می‌شود:

اول اینکه آن رفتار باید به شکل اکتسابی و با اعمال اختیار به دست آید. بر این اساس در مبحث اخلاق، تنها فضایل اخلاقی که فرد با اعمال اختیار به دست می‌آورد ارزشمند است و ردآبلی که با اعمال اختیار به چنگ می‌آورد مذموم است. ولی ویژگی‌هایی که با اختیار ارتباطی ندارد مشمول نکوهش و ستایش نخواهد بود.

دوم، تناسب فعل با هدف نهایی است. کاری که در تحقق کمال برای انسان، نقش مثبت داشته باشد دارای فضیلت محسوب می‌شود و به «خیر» متصف می‌گردد و ارزش اخلاقی از آن انتزاع می‌شود، و اگر فعل اختیاری در هدف نهایی تأثیر منفی داشته باشد، ردیلت به حساب می‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۶۱؛ همو، ۱۳۸۴، ص ۳۲۸).

خلاصه اینکه وقتی هریک از افعال اختیاری خود را با کمال مطلوب انسان می‌سنجیم، از نظر عقلی سه حالت ممکن است پدید آید:

نخست آنکه میان آنها رابطه‌ای مثبت برقرار باشد؛ یعنی انجام آن کارها ما را در وصول به کمال نهایی مدد رساند، که در این صورت مفاهیمی مانند «باید»، «خوب»، «خیر»، «بر» انتزاع می‌شود.

دوم آنکه میان آنها رابطه‌ای منفی باشد؛ یعنی انجام آن اعمال ما را از دستیابی به کمال مطلوب بازدارد، که چنین کارهایی را به «بد» متصف می‌کنیم و مفاهیمی مانند «نباید»، «بد»، «سیئه» و «فجور» انتزاع می‌کنیم.

سوم اینکه میان فعل اختیاری انسان و کمال مطلوب او هیچ رابطه‌ای، اعم از مثبت یا منفی، نباشد، که در این صورت چنین کارهایی - اگر اصولاً وجود داشته باشند - نه خوب‌اند و نه بد، و - به اصطلاح - در مقایسه با کمال مطلوب آدمی ارزش خنثا دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۳؛ همو، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۶۱).

۳-۳-۳. مسیر استکمال معنوی انسان

در نظر علامه مصباح یزدی، استکمال معنوی انسان جز از مسیر «اختیار» محقق نمی‌شود. از این رو در اسلام بیش از هر مکتب حقوقی و سیاسی، بر آزادی قانونی و حقوقی انسان‌ها تأکید شده است. اصولاً خودسازی و تزکیه و تهذیب اخلاق وقتی برای انسان میسر است که معتقد به قدرت انتخاب خود در به دست آوردن کمالات و ارزش‌ها باشد، و اگر گمان کند که تلاش‌هایش بی‌فایده و در تکامل او و تغییر سرنوشتش بی‌تأثیر است، جایی برای تزکیه و تهذیب وی باقی نخواهد ماند؛ زیرا اگر انسان در کارهایش مجبور باشد و اختیاری در ساختن سرنوشت خود نداشته باشد دیگر امر و نهی وی بی‌معنا خواهد بود. همه نظام‌های اخلاقی مختار بودن انسان را به‌عنوان یک اصل موضوعی، یا به صراحت پذیرفته‌اند و یا پذیرش این اصل در درون آنها نهفته است، هرچند طرفداران آن نظام توجهی به آن اصل نداشته باشند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۵).

۴-۳. ایجاد، مدیریت و تغییر کنش‌ها

یکی از مسائل مهم علوم تربیتی «عوامل مؤثر بر تربیت» است. برخی از داعیه‌داران علوم انسانی با تأکید بر نقش عوامل زیستی و طبیعی، تأثیر این امور را چنان برجسته ساخته‌اند که هر رفتاری را به وراثت یا فرایند الکتروشیمیایی در مغز پیوند زده‌اند. رفتارگرایی‌مانند واتسن رفتارهای انسان را یکسره تحت تأثیر محیط دانسته‌اند. اسکینر بر تأثیر عوامل محیطی و ژنتیکی - هر دو - تأکید دارد (ر.ک: رجبی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶).

علامه مصباح یزدی ضمن پذیرش تأثیر عواملی همچون جامعه، محیط و وراثت بر اعمال اختیاری انسان، هیچ‌کدام را سلب‌کننده اختیار نمی‌داند. به بیان دیگر، عوامل یادشده هرچند انتخاب برخی از راه‌ها را برای انسان دشوار می‌سازد، اما در نهایت، اراده و اختیار انسان است که سبب‌گزینش یک راه از میان راه‌های گوناگون می‌گردد و حتی می‌تواند او را به مقابله با عوامل مذکور وادارد. از این‌رو در فرایند تعلیم و تربیت اسلامی، باید به ایجاد و تثبیت این باور همت گماشت که «اراده در مجموعه علل و اسباب فعل اختیاری، عنصری اساسی است». اگر متربی چنین باوری نداشته باشد و خود را مقهور عوامل بیرونی بداند، کوششی از درون برای بهبود وضعیت خویش نخواهد داشت و تلاش معلمان و مربیان بی‌ثمر یا کم‌ثمر خواهد شد. همچنین با شناسایی عواملی که در تقویت یا تضعیف اراده انسان نقش دارند، باید زمینه را برای استفاده درست از این نیرو فراهم ساخت (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰ ص ۱۷۴).

چون هدف اصلی رشته علوم تربیتی فرایند انتقال و تعمیق دانش‌ها و بینش‌ها، هدایت و تقویت گرایش‌ها و شکوفاسازی هماهنگ استعدادها و توانایی‌های انسان در ابعاد روحی و بدنی برای رسیدن به کمال مطلوب است، علامه مصباح یزدی برای تأمین این هدف در مبحث «اختیار انسان»، مبادی یا مقدماتی را برای انجام یک فعل اختیاری درونی و بیرونی برشمرده است. در نظر ایشان، افعال اختیاری انسان، اعم از جوانحی و جوارحی به طور کلی از سه مبدأ نفسانی پدید می‌آید: ۱. بینش‌ها و شناخت‌ها؛ ۲. تمایلات و گرایش‌ها؛ ۳. توانش‌ها.

به بیان دیگر، این سه، مقدمه‌ای برای کنش‌های نفس است. هر یک از این سه مبدأ نسبت به انجام فعل اثر متفاوتی دارد. نقش «بینش‌ها» فقط روشنگری است و اثرش کشف واقعیت‌هاست؛ همانند چراغی که مسیر را روشن می‌کند. اگر مسیر روشن باشد، ولی توان رفتن نباشد، حرکتی اتفاق نمی‌افتد. بنابراین «قدرت» نیز از مبادی فعل اختیاری است، ولی شناخت مسیر و قدرت بر انجام کار، انسان را به حرکت و انمی‌دارد. عامل سومی لازم است که همان «میل» است. «میل» به منزله موتور محرک است. امیال و گرایش‌ها با تحریک نفس، انسان را به سوی انجام کار برمی‌انگیزند، که البته این انگیزش با حالات و کیفیات نفسانی (مثل ترس و امید) همراه است که در

نتیجه، در بسیاری از حالات، به فعالیت بدنی منتهی می‌شود و گاهی نیز صرفاً یک فعل درونی تحقق می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ج، ص ۳۸۷؛ همو، ۱۳۹۱د، ج ۱، ص ۲۱۶).

با به‌کارگیری این سه مبدأ که به‌مثابه یک فرایند است، می‌توان ویژگی‌ها و افعال اختیاری خاصی را در مرتبه ایجاد، مدیریت و حذف کرد یا تغییر داد. مدیریت رفتار آگاهانه و آزادانه در الگوی هرم نفس، مستلزم کسب مهارت‌های گوناگون و بینش‌ها و توانایی‌ها با توجه به نظام باورها و ارزش‌های اسلامی است و با مدیریت رفتار در شکل عادی و غیرارزشی متفاوت است.

برای مثال، برای ایجاد صفت «راستگویی» لازم است نخست بینش (تصور و تصدیق فایده راستگویی) را نسبت به این کار افزایش داد. در مرحله بعد با ایجاد انگیزه می‌توان شوق آکیده به راستگویی را در مرتبه ایجاد نمود و در نهایت، با به‌کارگیری توانایی، مرتبه کنش راستگویی را از خود بروز می‌دهد. در حذف صفت و رفتار نیز کسی که از دروغگویی رنج می‌برد، می‌تواند با ایجاد بینش نسبت به آثار و مضرات دروغگویی و ایجاد انگیزه ترک چنین رذیله‌ای، به حذف آن از مرتبه دست یافت.

۲-۴-۳. تحلیل تمایلات و رفتارهای انسان در علم روان‌شناسی

یکی از مسائل روان‌شناختی، بررسی منشأ تمایلات و رفتارهای آدمی است. نوعاً این دیدگاه را طرح می‌کنند که هر کاری از انسان سر می‌زند ریشه در قوانین طبیعت دارد و این قوانین اجتناب‌ناپذیر است. بسیاری از توانش‌ها و خصوصیات انسانی حاصل عوامل ژنتیک است. همه احوال روانی و ذهنی توجیه فیزیوشیمیایی دارند. لذت، شوق، علم، احساس و اراده چیزی جز حرکت‌های الکتروشیمیایی درون مغز و سلسله اعصاب نیست.

گرچه افعال انسان از مبادی خاص روانی، اعم از ادراک و تمایلات نشئت می‌گیرد، ولی بی‌ارتباط با امور طبیعی و جریان‌های طبیعی نیست. همان‌گونه که فعل دیدن از نفس سر می‌زند، ولی اختیاری نیست، بلکه وابسته به تحقق شرایط طبیعی رؤیت و دیدن است، تمایلات آدمی نیز گرچه ناشی از غرایز است، اما بی‌ارتباط با طبیعت نیست. چنان‌که در علوم روان‌تنی اثبات کرده‌اند که عوامل طبیعی موجب برانگیخته شدن تمایلات ویژه در انسان می‌گردد، قانون مسلّم وراثت نیز مؤید این برداشت است؛ زیرا براساس آن، بسیاری از ویژگی‌های انسان، موروثی بوده و او از اجداد خود به ارث می‌برد. پس با توجه به همه این عوامل مؤثر طبیعی، وقتی انسان کاری را اراده می‌کند و انجام می‌دهد، این اراده از یک سلسله عوامل طبیعی سرچشمه گرفته و این جبر است؛ زیرا پیدایش معلول، نتیجه یک سلسله علل طبیعی است که مطابق قانون جبری طبیعت تحقق می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲د، ص ۱۱۱-۱۱۲).

پیشرفت‌های علمی در زمینه زیست‌شناسی و ژنتیک، به همراه اصالت دادن به ساحت مادی انسان، زمینه اعتقاد به «جبر فیزیولوژیک یا جبر زیستی و طبیعی» را برای عده‌ای فراهم ساخته است (ر.ک:

رجبی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۹). برای مثال، روان‌شناسانی مانند فروید و اسکینر با پذیرش جبر طبیعی و روان‌شناختی، در تحلیل تمایلات آدمی گرچه آنها را ناشی از غرایز می‌دانند، ولی بر این باورند که عوامل طبیعی و قانون وراثت موجب برانگیخته شدن تمایلات انسانی می‌شود، تا جایی که فروید رفتارهای آدمی را تحت تأثیر عوامل ناهشیار (مانند کشاننده‌ها و محرک‌های درون‌زاد) می‌داند و نقشی برای اراده آزاد انسان قائل نیست (ر.ک: شولتز، ۱۳۸۷، ص ۷۶).

پیروان فروید بر این باورند که انسان در تسلط سائق‌های غریزی و زیست‌شناسی خویش است؛ آدمی دائم در چنگال کشاننده‌ها، یعنی محرک‌های درون‌زاد خود اسیر است و بسیاری از رفتارهای خود را تحت تأثیر عوامل ناهشیار انجام می‌دهد (ر.ک: همان) منش‌گرایی مانند لورنتر هم بر این باورند که عمده رفتار انسان در سائق مادرزادی پرخاشگری بر ضد دیگران ریشه دارد (رجبی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۵). مکتب «بهره هوشی موروثی» (دانشمندانی مانند جنسن و شکلی) تعیین‌کننده همه رفتارهای مرتبط با هوش را ژن‌های «هوش» موروثی در شخص می‌داند (ر.ک: همان).

علامه مصباح یزدی رفتارهای انسان را به دو نوع تقسیم می‌کند: یک بخش رفتارهایی است که جنبه زیست‌شناسانه و غیرارادی دارد. بخش دیگر رفتارهای آگاهانه انسان است. از این دو قسم، قسم نخست طبق نظریه «غریزه و سائق» تبیین‌شدنی است. اما قسم دوم که عمده رفتارهای انسان را تشکیل می‌دهد، سازوکار دیگری دارد.

علامه مصباح یزدی در این نوع رفتارها بر نقش اختیار و اراده تأکید می‌ورزد. از نظر ایشان یکی از مشکلات اصلی دیدگاه‌های روان‌شناختی در باب انگیزش، این است که همه رفتارها را یکسان دیده و سعی نموده‌اند آنها را براساس غریزه، سائق و کشاننده‌ای که انگیزش براساس آن شکل می‌گیرد، تبیین کنند، تا جایی که غریزه و سائق را علت تامه و بی‌واسطه در نظر گرفته‌اند.

به بیان دیگر، از نظر علامه مصباح یزدی در این‌گونه رفتارها، گرچه قوانین مسلّم علمی، انکارناپذیر است و غرایز خاص با وسایل طبیعی خاص برانگیخته می‌گردد، با این حال موجب جبر نمی‌شود. بنابراین انسان می‌تواند حتی غریزه طبیعی انگیخته را مهار کند. انسان نیرویی دارد که با آن می‌تواند از حالت انفعالی خارج شود و پا فراتر نهد و حاکم بر غرایز و جاذبه‌های مختلف گردد و خواسته‌ای را فدای خواسته دیگر کند. بنابراین هیچ‌کدام از عوامل زیستی یا عامل وراثت و یا فرایند الکتروشیمیایی در مغز، انسان را به رفتار خاصی وادار نمی‌کند و عضلات بدن را به حرکت وانمی‌دارند، بلکه اراده انسان است که جزء اخیر علت تامه است؛ یعنی اگر هزاران عامل جمع شوند، دست به دست هم بدهند تأثیرشان در حد جبر نیست؛ زیرا آخرین جزء در اثرگذاری در افعال ارادی، اراده خود انسان است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۸۲-۳۸۳).

نتیجه‌گیری

نگاه فعال و مختارم‌محور به انسان، الگوی از علوم انسانی پدید می‌آورد که به لحاظ موضوعات، مسائل، روش‌ها و اهداف، توسعه‌یافته‌تر از نگاه جبرم‌محور است. البته چون علوم انسانی در ارتباط با کنش‌های انسانی و ارادی انسان است، برخی مسائل علوم انسانی که ارتباطی با کنش‌های ارادی انسان ندارد، از مسائل این علوم کنار گذاشته می‌شود.

علوم انسانی را به دو قسم «توصیه‌ای» و «توصیفی» تقسیم نموده‌اند. تنها با مبنا قرار دادن اختیار است که علوم انسانی توصیه‌ای یا وجود بعد توصیه‌ای این علوم توجیه‌پذیر می‌شود و در صورت عمل به توصیه یا تخطی از آن امکان تشویق و سرزنش فراهم می‌شود. ولی اگر انسان را موجود مختاری ندانیم امکان توصیه و تغییر وجود نخواهد داشت.

با مبنا قرار دادن اختیار، هریک از مسائل و دستاوردهای علوم انسانی به این مبنا عرضه می‌شود. هرکدام سازگار بود گزینش شده، تأیید می‌شود و آنچه را منطبق با این مبنا نبود نقد می‌گردد. بنابراین مبنای اختیار ممکن است مسئله جدیدی را در علوم انسانی ایجاد کند یا سبب حذف برخی مسائل علوم انسانی غربی مخالف با این مبنا شود و ممکن است برخی مسائل علوم انسانی نیاز به اصلاح داشته باشد.

این مبنا در توسعه و تزییق موضوعات، مسائل و اهداف این علوم و نیز در ایجاد، مدیریت، تغییر، توصیه، تبیین، تحلیل، پیش‌بینی، اصلاح، تقویت، ارزش‌گذاری و پایش کنش‌ها در همه علوم مرتبط با کنش‌های انسان نقش اصلی دارد.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۹۷۸م، *مقدمه ابن خلدون*، بیروت، دار القلم.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- تهانوی، محمدعلی، ۱۹۹۶م، *موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم*، بیروت، مکتبه لبنان ناشرین.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۷، *مبانی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۲۷۶ق، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت: دار العلم للملایین.
- دبیرخانه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی، ۱۳۸۹، *مبانی فلسفی علوم انسانی (گفت‌وگوها)*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دار الشامیة.
- رجبی، محمود، ۱۳۷۹، *انسان‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۱، *تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام*، تهران، سمت.
- سروش، عبدالکریم، ۱۳۵۷، *فلسفه تاریخ*، تهران، حکمت.
- شریفی، احمدحسین، ۱۳۹۳، *مبانی علوم انسانی اسلامی*، تهران، آفتاب توسعه.
- _____، ۱۴۰۰، «علم دینی در نگاه علامه مصباح: مواجهه سه‌سطحی با علوم انسانی»، *صدرا علوم انسانی اسلامی*، سال دهم، ش ۳۷، ص ۳۳-۷۴.
- شولتز، دوان، ۱۳۸۷، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یوسف کریمی و همکاران، تهران، ارسباران.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۶ق، *نهاية الحكمة*، قم، جامعه مدرسین.
- _____، *بی‌تا: اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، صدرا.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تهران، مرتضوی.
- گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، زیر نظر آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، تهران، مؤسسه فرهنگی مدرسان برهان.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱الف، *جامعه و تاریخ از نگاه قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱ب، *فلسفه اخلاق*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۸، *آموزش فلسفه*، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۳۸۴، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱ج، *معارف قرآن: خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱د، *اخلاق در قرآن*، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱هـ، *نظریه سیاسی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۲الف، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۲ب، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، تحقیق و نگارش قاسم شبان‌نیا، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۲ج، *رابطه علم و دین*، تحقیق و نگارش علی مصباح، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۲د، *انسان‌شناسی در قرآن*، تنظیم و تدوین محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۴، *حکیمانه‌ترین حکومت*، تحقیق و نگارش قاسم شبان‌نیا، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۹، *فلسفه تاریخ*، تهران، صدرا.
- معین، محمد، ۱۳۸۶، *فرهنگ معین*، تهران، امیرکبیر.